

ZÚME SESSION 6 VIDEO SCRIPTS

3/3rds Group Live

گروه 3/3 (سه، سوم) زومه

راوی: به دوره آموزشی زومه خوش اومدین. توی این جلسه گروه شما این فرصت رو داره که یه نمونه از اون چیزی رو که جلسه گروه سه سوم، در دنیای واقعی انجام میده، تماشا کنه. یادتون باشه که گروه سه سوم، گروهیه که وقتی که با هم دارن رو به سه قسمت تقسیم میکنن، بطوری که بتونن اطاعت کردن از بعضی از مهمترین چیزهایی رو که عیسی فرمان داده، تمرین کنن. این قالب یه راه عالییه که وقتی که با هم دارین رو بعنوان گروهی از پیروان عیسی یا حتی یه کلیسای ساده، شکل بدین.

جلسه ای که در مورد تنفس روحانی داشتیم یادتونه؟ نفس بکشین، به صدای خدا گوش کنین. نفستون رو بیرون بدین، از اونچه که شنیدین اطاعت کنین، و اون رو با دیگران در میون بگذارین. این کار اصلی یه گروه سه سوم هست. خواهید دید که این گروه حدود یک سوم وقتش رو صرف نگاهی به گذشته میکنه با نشون دادن اینکه اونها چطور از طریق شکرگزاری، در میون گذاشتن کشمکش هاشون و دعا برای بقیه اعضای گروه، به همدیگه اهمیت میدن و مراقب هم هستن. در طول این یک سوم اول، همچنین خواهید دید که گروه بررسی میکنه که ببینه آیا هر کدوم از افراد گروه این فرصت رو داشته که چیزهایی رو که توی جلسه قبل باهم یاد گرفتن رو اطاعت کنه و اونها رو با دیگران در میون بگذاره.

یارِیگر مرد: خیلی خب، بچه ها، بیاید چند دقیقه وقت بزاریم، ببینیم خدا چطور از طریق تعهداتمون تو جلسه گذشته که باهم بودیم، توی زندگی ما کار کرده. من لیستش رو اینجا دارم.

دانا، اول تو. تو میخواستی این فرصت رو داشته باشی که با خانمهایی باشی که از قدیم میشناختی و اگر بشه بتونی بشارت انجیل یا حتی یه برنامه ساده مطالعه کتاب مقدس، مثل مال خودمون رو بهشون یاد بدی. چطور پیش رفت؟ سیسمونی بچه چطور بود؟

شرکت کننده زن الف: خیلی خوب پیش رفت. اینکه بتونم باهاشون ارتباط برقرار کنم و بفهمم تو زندگیشون کجا هستن یا هرچیزی. یکیشون میدونست که ما اخیراً این گروه رو راه انداختیم، و داشت در موردش سؤال میکرد که باعث شد بتونیم در مورد خودش حرف بزنیم و ازم خواست که بهش ایده بدم، منم روش سه سوم رو بهش گفتم و در مورد اینکه باید چند تا شریک پاسخگویی داشته باشه و کارایی که ما اینجا میکنیم. اون حرفام رو خیلی خوب قبول کرد و میخواد در موردش بیشتر بدونه. خب خیلی هیجان انگیزه که همینطور ادامه بدم.

یاریگر مرد: فکر میکنی بتونی دوباره ببینیش و همه اطلاعات رو بهش بدی؟

شرکت کننده زن الف: آره، احتمالاً.

یاریگر مرد: خوبه. جیسون، تو گفتی که میخوای یه کار سخاوتمندانه بکنی، که بطور خاص مربوط به مسایل مالی باشه. پس قرار شد که دعا و تمرکزت روی این باشه. این هفته خدا چطوری هدایت کرد که اینکارو انجام بدی؟

شرکت کننده مرد الف: آره. خب، قرار شد ما یه سفر بریم پنسیلوانیا که خانواده همسرم رو ببینیم. اونقدر زود که دلمون میخواست نتونستیم راه بیفتیم، پس تا بزنیم به جاده شده بود ساعت 3. تا اونجا 12 ساعت راهه، واسه همین با این قضیه کنار اومدیم.

یاریگر مرد: چند تا فیلم نگاه کردین؟

شرکت کننده مرد الف: فکر کنم فقط یکی، ولی شمعهایی برای کریسمس داشتند که اونم باعث شد وقتمون بگذره. ولی تو راه پدر و مادر چند تا از دوستامون، ماشینشون خراب شده بود و وقتی داشتیم دعا میکردیم که براشون کمک برسه، من تعهدم یادم اومد و درموردش دعا کردم، که خدا یه نفر رو سر راه ما قرار بده. حدود ساعت 12:30 شب یه نفر دیدم که کنار جاده داره چراغ قوه تکیون میده. تونستم بزنم کنار و همینطور که داشتیم اینکارو میکردیم، یه جورایی داشتیم حرف هم میزدیم، آخه ون رو پر از وسایل کرده بودیم، بچه ها هم بودن، شک داشتیم که یه غریبه رو تو ماشین راه بدیم. همینطوری داشتیم حرف میزدیم که چیکار کنیم که همسرم شیشه رو کشید پایین و من گفتم "میتونم کمکتون کنم؟" یا "چی شده؟"

اون بهم گفت که ماشینش خراب شده، و داره مسافرت میکنه، و گفت که دنبال این بوده که کاری رو که خدا بهش گفته، انجام بده. یه چیزی شبیه این گفت که "وقتی از خدا پیروی میکنی، این رفتاری نصیبت میشه". و من گفتم "خب خدا بعضی وقتا هم مردم رو سر راهت قرار میده که بهت کمک کنن." بعد گفتم "ما چیکار میتونیم برات بکنیم؟"

اون گفت به بنزین نیاز داره. ولی متأسفانه ما تو اتوبان بودیم، پس به این راحتی اینکارو نکرد، واسه همین باید تا خروجی بعدی میروندیم و میزدیم بیرون، ولی من یه ظرف بنزین داشتم که براش پر کردم و بعدش براش یه شکلات داغ هم خریدم، بعد دیگه دور زدیم؛ و دیگه باید برمیگشتیم. ولی قبل از اینکه اینکارو بکنم با چند تا از پرسنل اونجا حرف زدم که ببینم اونا کاری میتونن بکنن یا نه ولی واقعاً کاری نمیشد کرد، واسه همین ما دور زدیم و برگشتیم و همینطور که داشتیم میروندیم من یه کامیون جرثقیل دار، دیدم. فکر میکنم بعد از اینکه با کسایی که تو مرکز خدمات بودند حرف زدم، اونا باید بعد از یکم چک و چونه این جرثقیل رو فرستاده باشن.

من از جدول وسط خیابون رد شدم و شکلات داغ رو دادم دست یه نفر و بهش گفتم "سلام، میتونی این شکلات داغ رو بدی دست اونی که اونجا وایساده

و بهش بگی که خدا دوستش داره؟" و فکر کردم که این همون کاریه که باید میشد. خب بعدش دور زدیم و رفتیم سمت جاده و من گفتم "بزار بزنیم کنار و مطمئن بشیم که همه چیز مرتبه." و رفتم پارک کردم و اون آقا رو دیدم که داره با راننده جرثقیل حرف میزنه و متوجه شدم که بینشون تنش وجود داره. رفتم سمتشون و فهمیدم که پول جرثقیل رو نداره. واسه همین گفتم "چطوره من هزینه های جرثقیل رو پرداخت کنم و کاراشو انجام بدم." اونوقت رفتم و ظرف بنزین رو هم بهش دادم، گفتم شاید تو راه مشکل دیگه ای پیش بیاد. ولی بعدش یه اتفاق خوبی که افتاد این بوو که پرسید "میتونم شهادتم رو بهت بگم؟" فکر کردم شاید فرصتی بدست بیارم که بتونم درمورد خدا باهاش حرف بزنم، ولی الان انگار اون داره توپ رو میندازه تو زمین من، واسه همین گفتم "آره، چرا که نه." بعدش گفتم "بزار با همسرم چک کنم" بخاطر اینکه اون موقع ساعت 1:30 شب یا همین حدودا بود. همسرم باید تو ماشین با بچه ها منتظر میموند، البته اون یه شیر زنه. خیلی خوب برخورد کرد و گفت: آره، برو"

بعد ما رفتیم بیرون و یکم حرف زدیم. اون حرفای خیلی عالی ای زد ولی یه چند مورد گفت که من باهاش موافق نبودم و نمیدونستم چطور باید اصلاحش کنم، ولی تهش اینجوری شد که داشتم باهاش سه دایره رو کار میکردم. بهش گفتم "این چیزیه که من باور دارم." ایندفعه اون دایره ها با این تمرین خیلی بهتر جواب دادن. پس من سه دایره رو باهاش کار کردم و اون خواست که پیش خودش نگاهش داره، واسه همین من فکر کردم که اینجوری خوب میشه، آره، خیلی خوب بود.

یاریگر مرد: خیلی خوب بود. چقدر عالی بود پسر. آفرین!

سارا، تو گفتی که میخوای با یه نفر حرف بزنی، و خبر دارم که اینکارو انجام دادی ولی بقیه هم میخوان در موردش بشنون، همونی که مشکلات خیلی جدی تو زندگی زناشوییش داشت، و داشت در مورد تعهد فکر میکرد و در واقع میخواست که طلاق بگیره. تو میخواستی این فرصت رو بدست بیاری که یه جورایی سعی کنی شجاع باشی و درموردش باهاش حرف بزنی. چطور گذشت؟

شرکت کننده زن ب: خوب پیش رفت. هرچی که میخوام بگم رو گفتم. در تمام مدتی که داشتیم حرف میزدیم من داشتم دعا میکردم و به چند نفر دیگه پیغام می فرستادم و ازشون میخوامم برام دعا کنن. برای اینکه خدا درها رو برام باز کنه که بتونم چیزایی که میخوام رو بگم. رک حرف زدن همیشه برام آسون نیست. ولی خدا قطعاً این فرصت رو برام فراهم کرد و فکر میکنم اونم نسبت به این موضوع پذیرش داشت، خب. . .

ر م: خب پس به خوبی پیش رفت؟ هرچند احتمالاً به پیگیری بیشتر و دعا احتیاج داره.

شرکت کننده زن ب: آره.

یاربگر مرد: لوکاس، تو هم یه تعهدی داشتی، خیلی هیجان دارم بشنوم چی شد، طبق اون قسمت از کتاب مقدس که باهم نگاه میکردیم، تصمیم گرفتی که سر کار حواست رو جمع کنی که اگه کارا خوب پیش نرفت، عکس العمل منفی نشون ندی. چون میدونم اکثر اوقات بیرون تو هوای زیر صفر درجه کار میکنی، که من نمیتونم تحملش کنم، پسر خیلی کنجکاوم بدونم که تونستی خودتو کنترل کنی و واسه کسایی که برات کار میکنن، شهادتی داشته باشی؟

شرکت کننده مرد ب: اونایی که باهام کار میکنن نه لزوماً، چونکه دقیقاً فردای روزی که تعهد دادم بلافاصله دچار چالش شدم. تمام روز رو باید صرف تمیز کردن اشتباهی میکردم که یه نفر دیگه مرتکب شده بود. اون یه نفر دیگه یه جورایی رئیس من محسوب میشه. ولی با اینکه اون استیصال درونی اولیه رو داشتم، ولی واکنش بیرونی من مثل همیشه نبود. منظورم این نیست که عموماً وقتی مستأصل میشم، پرخاشگر میشم؛ بلکه اجازه میدم از درون اذیتم کنه و معمولاً نتیجه این میشه که بعداً درباره اش خودمو جلوی دانا خالی می کنم ولی دانا بهم گفت که این بار بعد از این موضوع اینکارو نکردم و بخاطر همین من فکر میکنم که اون واقعاً متوجه نشد که این موضوع هم همونقدر مهم بود و فکر میکنم اینطوری خوب بود، خوبه که بشه اینو تشخیص داد.

دقیقاً همون موقع میتونم بگم با این نوع تعهدی که دادم داشتمم آگاهانه به چالش کشیده میشدم و این خوب بود. تونستم اینو با یکی دیگه از دوستانم که با هم در مورد کار و اینکه چطور میشه سر کار با استیصال کنار اومد و اینجور چیزا خیلی حرف میزنیم، درمیان بذارم.

یاربگر مرد: تونستی اون قسمت از کتاب مقدس رو استفاده کنی و در مورد اینکه چطور نتیجه داد حرف بزنی؟

شرکت کننده مرد ب: آره قطعاً. ما با هم اون قسمت از کلام رو خونديم و وارد یه مکالمه کلی در مورد کار شدیم در مورد اینکه باید حواسمون باشه که برای مسیح کار کنیم، نه برای جنبه فیزیکی کار برای یه رئیس، کار کردن بخاطر پول یا هرچیز دیگه مثل اون. بلکه هرکاری میکنیم بخاطر مسیح بکنیم و یه همچین نگرشی نسبت بهش داشته باشیم. از همون اولش واقعاً چالش برانگیز بود ولی خوب بود. نتیجه خوبی داد.

یاربگر مرد: عالیه. خیلی خوبه.

این قسمت از کلام که مطالعه کردیم و واقعاً تمام قسمتهایی که تا حالا مطالعه کردیم یه نوع باری رو برای همسایه بغل دستمون و بقیه همسایه هامون روی قلبم گذاشته. ما الان هفت ساله که تو اون محل زندگی میکنیم. صادقانه بگم، تا حالا بزرگترین کار رو یعنی بشارت انجیل رو به همسایه هامون انجام ندادم و آگاهانه بهشون خدمت نکردم یا حتی یه گروه راه ننداختم، واسه همینم حس بدی دارم.

واسه همینم هر دفعه که یه قسمتهایی رو مطالعه میکردیم که انگار داشت منو به اون سمت هل میداد، دلم میخواست که بتونم با مرد همسایه که طلاق گرفته و داره بچه هاش رو نگه میداره، ارتباط برقرار کنم و

هر از گاهی یه فرصتی رو باهاش داشته باشم. واسه همینم هفته پیش موفق شدم باهاش ملاقات کنم. البته دوست دخترشم باهاش بود و با هم رفتیم بسکتبال بازی کنیم و قبل از اینکه بریم بازی و درحین بازی، موفق شدیم با هم گفتگوی خیلی خوبی داشته باشیم و در واقع اونا متعهد شدند. قسمتیش بخاطر این بود که سارا قبلا با دختره ملاقات کرده بود و من با پسره ملاقات کردم و اونا تعهد دادن که بزودی توی محله ما یه گروه مطالعه کتاب مقدس راه بندازن. ما هنوز از جزئیات خبر نداریم. کار خیلی سختی بود ولی اینکه تونستم باهاش خیلی باز حرف بزنم و شهادت داشته باشم و شاهد عکس العملش باشم خیلی خوب بود. اون خیلی خوب عکس العمل نشون داد. پتانسیل خیلی زیادی دارن. میخوام ازتون درخواست کنم که برای خودش و دوست دخترش هرچقدر میتونین در دعا باشین. ما هم درموردش بهتون خبرای جدید رو میدیم. بنظر میرسه خدا کاملا وفادار بوده. انگار ما کسایی رو داریم که باهاشون ادامه بدیم. دوستت، سارا تو دوستت رو داری، همونی که توی تمرین ها باهاش مشارکت میکردی که میتونی باهاش موضوع ازدواج رو پیگیری کنی، پس ما خیلی موضوعات برای پیگیری داریم بچه ها.

ما میتونیم به وفاداریمون ادامه بدیم. همینطوری که داریم پیش میریم میخوایم امشب به یه قسمت جدید از کتاب مقدس نگاه کنیم. ولی هنوز باید چند مورد از تعهدات قبلیمون رو پیگیری کنیم. و اینکه به وفاداریمون ادامه بدیم و به خداوند اجازه بدیم که کار کنه و امیدوار باشیم که مردم از طریق تلاشهای ما عیسی رو بشناسن. پس واقعا خوبه. من عاشق شنیدن اینجور شهادت ها هستم. پسر، عاشقشم. خیلی عالیه. این تجربه هایی که شما بدست آوردین باورنکردنیه. من منتظر بودم، دروغ نمیگم، منتظر بودم بگین "با خانواده همسرم حرف زدم." منتظر شنیدن حرفای کلیشه ای بودم. واقعاً نمیتونم باور کنم ولی خیلی عالی جواب داد. عالیه!

بیاید با هم دعا کنیم. بیاید از خدا بخاطر کاری که انجام داده و اونچه که انجام میده، تشکر کنیم. لوکاس، میشه لطفا برامون دعا کنی، عزیز؟

شرکت کننده مرد ب: ای خداوند بخاطر گروهمون خیلی متشکرم و بخاطر اینکه میتونیم دور هم جمع بشیم و با هم مشارکت داشته باشیم و همدیگه رو بنا و تشویق کنیم. بخاطر هفته ای که گذشت و موفقیت هایی که تو از طریق ما قسمتی از اون بودی، از تو متشکرم. خداوند، الان دعا میکنم که ما به پیشروی ادامه بدیم و این بخش جدید از کلامت رو مطالعه کنیم و راه های اطاعت از اون رو پیدا کنیم و از این طریق نسبت به تو وفادار باشیم و ای خداوند، دعا میکنم که وقتی چالش ها بر سر راه ما قرار میگیرن، خداوندا، با کمک تو به اونها غلبه کنیم. و اینکه تمام جلال رو به تو میدیم و در نام تو این دعا رو می کنم. آمین!

راوی: در ادامه میبینید که گروه، یک سوم بعدی وقتشون رو صرف نگاه کردن به بالا می کنند. در خلال این بخش میانی که گروه با هم دارن، اونها از روح قدوس خدا دعوت میکنن که در درک کلام خدا اونها رو هدایت کنه. گروه بخشی از کتاب مقدس رو با صدای بلند میخونه و بعد

سوالات ساده ای که کمکشون میکنه اهداف و طریق های خدا رو کشف و درک کنند رو مطرح میکنه و به اونها پاسخ میده.

یاریگر مرد: فکر کردم قبل از اینکه مستقیم بریم سر وقت اون بخش از کلام، میخوام یادآوری کنم که چند روز قبل، اواخر انجیل متی رو میخوندم، و میدونم که قراره به انجیل متی برگردیم، ولی متی 28 جایی که عیسی به شاگردانش دستورالعمل هایی رو میده و میگه "پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید. و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم." این قسمت یادم اومد و اینکه چرا ما داریم این کارا رو انجام میدیم. میدونین، من کلی دوست گمشده دارم که اصلاً حاضر نیستن وقت بذارن و بیان تو یه همچنین گروهی بشینن. واسه همین وقتی به اون قسمت از کلام مراجعه میکنم یادم میاد که خدا چقدر نیکوست، از ما چی خواسته، که هدفمند باشیم، و اینکه شاگردانی باشیم که شاگرد میسازن. پس همینطور که به این قسمت نگاه میکنیم میخوام یادآوری کنم، خودم هر چند وقت یکبار به این یادآوری نیاز دارم و مطمئنم که شما هم نیاز دارین، که به یاد داشته باشیم خدا داره چیکار میکنه، و ما رو برای چه کاری فراخونده. هر کدوم از ما اگر ایماندار هستیم هر روز که از خواب بیدار میشیم هدفی داریم، و اون هدف اینه که شاگردسازی کنیم. میخوام شما رو با این تشویق کنم.

میخوایم این قسمت رو ادامه بدیم، متی باب 6، آیات 19 تا 24. همینطور که این قسمت رو مطالعه میکنیم، بعضی از شما ممکنه قبلاً خونده باشین، ولی من میخوام طبق برنامه معمول خودمون پیش برم، پس بیاید اون رو با صدای بلند بخونیم و از خدا بخوایم که از طریق اون با ما صحبت کنه.

همینطور که داریم برای بار اول این قسمت رو میخونیم، این سوالات رو تو ذهن تون داشته باشین:

از کدوم قسمت خوشتون میاد، کدوم قسمتش به نظرتون پررنگ تر میاد، شما به سمت چی کشیده میشین، با کجاش درگیر هستید یا کجاش براتون سخته، توی این آیات چه چیزی شما رو بیشتر به چالش میکشه؟

جیسون، میشه این آیات رو برامون بخونی؟ همینطور که داری میخونی ما در موردش فکر میکنیم.

شرکت کننده مرد الف: "بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان نَقَب می‌زنند و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و دزدان نَقَب نمی‌زنند و سرقت نمی‌کنند. زیرا هرجا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود."

چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود. هیچکس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول."

یاریگر مرد: ممنون جیسون، لطف کردی. خب بچه ها، کدوم قسمتش براتون پررنگ بود؟ چی رو درباره این آیات دوست دارید؟

شرکت کننده مرد الف: این تفکر که "اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود." فکر کنم مسیحی هایی رو دیدم که اینجورین. انگار تو تاریکی میدرخشن. از این ایده خوشم میاد. امیدوارم یه وقتی منم به اینجا برسم. ولی فکر میکنم این خیلی عالیه.

شرکت کننده زن ب: فکر کنم من با قسمت "بر زمین گنج میندوزید" درگیرم. من سعی دارم که همیشه انسانی فکر کنم ولی فکر میکنم خیلی زیادی روی اونچه که جلوی روم هست تمرکز میکنم بجای اینکه روی ابدیت و اثر اون تفکر کنم و صرفاً تمرکز رو برمیدارم، میدونین، بعضی وقتا به راحتی تمرکز رو روی چیزای زمینی میزارم و اون طرف رو فراموش میکنم.

یاریگر مرد: من با این موضوع یه رابطه عشق و نفرت دارم. من عاشق زندگی هستم وقتی بعنوان یه واقعیت بهش نگاه می کنم، وقتی که روی بدست آوردن ثروت و مادیات تمرکز نکنم. ازش لذت میبرم. از اینکه مادی باشم متنفرم، چون یه چیزایی هست که دوست دارم و یه جورایی خوبن. اخیراً داشتم کتابی رو میخوندم که واقعاً منو به چالش کشید، و این احتمالاً میتونه به چالش اضافه کنه. ایشون (خانم) میتونه این موضوع رو شهادت بده. من به این فکر رسیدم که "من بیش از حد مادی گرا هستم." پس رفتم سراغ کمد. هیچی رو دور نذاختم، فقط اونا رو بخشیدم. الان فقط دو تا شلوار جین دارم که مدتی استفاده شون می کنم. الان دیگه همه جور چیزی ندارم، که قسمتیش بخاطر همین مفهومه. انگار من با این ایده دارایی ها و اینکه دارایی ها ظاهراً برام امنیت میارن ازدواج کرده بودم. به نوعی تشخیص دادم که در این مورد توی قلبم مرتکب زنا شدم. این اتفاقیه که بخاطر همین موضوع افتاده. این وضعیت عشق و نفرت، چون همون موقع میتونم وارد یه فروشگاه بشم و فکر کنم که "من دلم اینو میخواد." خیلی سخت میشه.

شرکت کننده مرد ب: من فکر کنم چیزی که برای من بیشتر چالش برانگیزه، قسمت دوم چیزیه که جیسون درباره اش صحبت میکرد: "اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت." و حس میکنم که توی دنیای ما بشدت سخت باشه که آدم 100% حواسش باشه که به چی نگاه میکنه چون خیلی چیزا اون بیرون وجود داره که خدا رو جلال نمیده. آدم باید همیشه یه چشم بند به چشمش داشته باشه که واقعا بصورت کامل از دیدن اون چیزا اجتناب کنه. میشه فهمید که چه چیزایی خوب نیستن. بذار تلویزیون خاموش بمونه. میتونه سخت باشه. حتی فکر کردن به اینکه این مسئله میتونه همه وجودت رو از بین ببره، خیلی چالش برانگیزه.

ر م: منم با اول این قسمت دچار چالش شدم، اونجا که میگه "بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان نَقَب می‌زنند و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید" جایی که همچین اتفاقی نمیفته، "زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود."

من اینجا به چالش کشیده می‌شم، پس برای من این قسمت سخته که تو آیه 21 و آیه 24 می‌گه که شما نمیتونین هم خدا و هم پول رو خدمت کنین، و اینکه جایی که گنج تو هست دلت هم اونجاست. پس شما می‌خواین ثروت شما انجیل و مسیح باشه، پس دلتون هم همونجاست. یکی از بزرگترین چالش‌های من توی هفته آیندست چون قراره ما یه بچه داشته باشیم. من بچه هام رو به حدی دوست دارم که بعضی وقتا فکر میکنم انگار اونها گنجی حتی فراتر و بالاتر از اونچه که خدا ما رو براش فراخونده هستن. یه همچین چیزی تبدیل به چالش میشه. نه تنها نمیشه خدا و پول رو با هم خدمت کرد، بلکه نمیشه خدا و هیچ چیز دیگه ای رو باهم خدمت کرد. او باید وفاداری مطلق ما رو داشته باشه. من با این درگیرم.

شرکت کننده زن الف: وقتی خدا گفت هیچکس نمیتونه دو ارباب رو خدمت کنه. هیچکسی روی زمین نمیتونه همچین کاری بکنه. فقط مسئله پول نیست، همه چیز همینطوره. این یه جورایی قلب منه. فکر میکنم اینقدر روی اینکه توی کارم خیلی خوب باشم و مادر خیلی خوبی باشم تمرکز کردم که اونها تقریباً شدن ارباب من، بجای اینکه روی مسیح تمرکز کنم و بزارم که روی این چیزایی که توشون خوب عمل میکنم، منعکس بشه و تاثیر بگذاره. فکر نمیکنم که در مورد من دارایی مطرح باشه، بلکه بچه ها و سرکار خوب عمل کردنه.

یاربگر مرد: مشکله. ممکنه چیزی که دوست داری باشه، قبلاً به کنار مردم بودن اشاره کردی. کی تونسته به شکل درستی این رو نمونه خودش قرار بده؟ آیا کسی رو میشناسین که به دارایی های مادی نچسبیده باشه، و در عین حال بنا به دلایلی این موضوع و جذابیتش براشون مسئله مهمی نباشه؟ متوجه منظورم میشین؟ شما همچین کسی رو تو زندگیتون دارین؟

شرکت کننده مرد ب: یه نفر هست که چمن ها رو برامون میزنه و نمیداره بهش پول بدیم. چیزی که برام جالبه اینه که نه فقط پول رو پس میزنه، بلکه کارهای زیادی میکنه که خیلی از مردم نمیخوان انجام بدن. تمام طول تابستون رو چمن زنی میکنه. تو زمستون حصار رو پاک میکنه، که کار خوشایندی نیست، ولی اون همیشه خوشحاله. دلیلش اینه که اون اینکار رو بخاطر پول انجام نمیده بلکه از لذت میبره. همیشه وقتی داره اینکارا رو میکنه شاده. این تلنگریه برای من چون اون این کارو برای ثروت اندوزی روی زمین انجام نمیده. اون برای ما یه برکت بزرگه و خیلی خوبه که آدم اینو ببینه. حتی کسانی که از این جور کارا پول درمیارن، اینقدر مثل اون لذت نمیبرن، تازه اون از اینکار پول درنمیاره. این واقعاً بهم میچسبه.

شرکت کننده زن الف: موضوع اینه که اون اینکارا رو چقدر هم خوب انجام میده. اون در حد عالی کار میکنه. طوری کارا رو انجام میده که خودمونم اونطوری انجام نمیدادیم.

یاربگر مرد: چیزی که منو بخودش جذب میکنه، سادگی این کاره. زیاد پیچیده نیست. عشق به چیزای مختلف رو بذار کنار و دنبال پول و کسب سود نباش، و تمرکزت رو بذار روی عیسی. اینطوری زندگی کردن راحتته. انگار آزادی، درسته؟

شرکت کننده زن الف: فکر میکنم نکته ای که دوباره برجسته میشه اینه که "اگر انباشته کنی"، این تفکر که اگه داری بصورت مداوم چیزی، مالی یا هرچی که هست رو جمع میکنی، اینا تمام وقتت رو ازت میگیره. باید جایی پیدا کنی که بذاریشون و باید ازشون مراقبت کنی. اینکار اینقدر ازت وقت میگیره که دیگه وقت نمیکنی روی خدا تمرکز کنی.

یاریگر مرد: خوبه.

شرکت کننده مرد ب: فکر میکنم که آخرش، حتی وقتی توی داراییها غرق میشی، پوچ بودنش رو حس میکنی. خوشم میاد که این نشون میده که چیز بهتری هم هست. وقتی که هرچیزی که میتونی داشته باشی رو داری و بازم دنبال دارایی بیشتر میگردی، یه جایی به این نتیجه میرسی که اینکار هیچوقت تو رو اقناع نمیکنه. این بهت میگه که برای اینکه اقناع بشی کجا باید بری.

یاریگر مرد: و بله، سخته.

شرکت کننده مرد ب: آره سخته.

یاریگر مرد: مثل اینه که زنگ بصدا درمیاد و شروع می کنی به تلویزیون نگاه کردن. من سه ماه پیش یه آیفون جدید خریدم ولی اونا جدیدترین مدل رو عرضه کردند، و یهو دیگه انگار مال من بدرد نمیخوره. دیگه به اندازه کافی خوب نیست. باید یه جدیدش رو بخرم. من اینطوریم. من دلم میخواد یه چیزی رو بخرم ولی چند ماه بعدش میذارمش برای فروش. دارم سعی میکنم یک هشتم پولی رو که براش پرداخت کردم، در بیارم، چون الان دیگه بدردم نمیخوره. آدم میفهمه که اینا توخالیه. اصلاً فایده ای نداره.

شرکت کننده ب: منم فکر میکنم که این تاکید قلبی شما بر این موضوع باشه که چی دارید و چجوری میتونید ازش استفاده کنید که ملکوت خدا رو پیش ببرید و مردم رو به مسیح نزدیکتر کنید. با علم به اینکه تمرکزتون نباید روی داشته هاتون و جمع کردن اونا باشه بلکه، اگه خدا شما رو با چیزهای مختلف برکت داده، با چیزهایی که دارید تاکید میتونه روی این باشه که چجوری بوسیله اونا میتونم مردم رو بسمت مسیح راهنمایی کنم. من چطور میتونم از ماشینم، از خونه یا هرچیزی دیگه ای استفاده کنم که ملکوت رو پیش ببرم، نه اینکه اونا رو بشکل خودخواهانه ای داشته باشم یا بخوام به دیگران فخر بفروشم.

یاریگر مرد: اینم باز یه جورایی به بی فایده بودنش مربوط میشه. خداوند میگه اگه سعی کنی دو ارباب رو محبت کنی، یکیش رو محبت می کنی و نسبت به دیگری نفرت داری. هرچقدر دنبال مادیات باشی، بازم بیشتر دلت میخواد و ممکنه نتونی اونقدر سریع که قانعت کنه اونا رو بدست بیاری. واسه همین یهو ممکنه از خدا متنفر بشی که چرا بیشتر بهت نمیده. بعد یهو میبینی ارتباطت با خدا داره کم و کمتر میشه که ممکنه بخاطر کمی دارایی هات باشه. در صورتیکه در اون روش دیگه، تو

دنبال خدا میری و شروع می کنی به دوست نداشتن چیزایی که داری. این راه آزادی بخش تر از اون یکیه!

کس دیگه ای هست؟

کار مورد علاقه هر هفته من اینه که هر بخشی رو دوباره بخونیم، چون خوشبینم که بتونیم چیزی رو که از قلم انداختیم، متوجه بشیم. من عاشق اینکارم. پس بیاین این قسمت از کلام رو دوباره بخونیم و بعدش برای خودمون دعا کنیم. جیسون، میشه لطفاً دوباره بخونیش؟ تو خیلی خوب میخونی. دعای من اینه که خدا چیزهای بیشتری رو در قلب ما بزاره، و بیاین تمرکز کنیم روی اونچه که در مورد مردم بطور کلی به ما تعلیم میده و اونچه که از خدا، قلبش و هر چیزی که از طریق این قسمت از کلام برای ما میخواد، میتونیم یاد بگیریم. پس بیایید دعا کنیم و تو دوباره این آیات رو برامون بخون.

پدر، ما شکرگزاریم بخاطر اینکه چقدر تو نیکویی، و خداوندا متشکریم که به ما چشم اندازهایی از این آزادی رو نشون میدی، درحالیکه دشمن ما واقعیه و دنبال اینه که ما رو گمراه کنه و فریبمون بده که فکر کنیم داشته ها و مادیات میتونه ما رو اقناع کنه، ولی فقط تو هستی که میتونی ما رو خشنود کنی. پس، پدر، همینطور که دوباره به این قسمت از کلام نگاه میکنیم، با ما حرف بزن. قلبهای ما بازه و آمادست که از تو بشنوه. در نام عیسی دعا میکنیم. آمین.

شرکت کننده مرد الف: "بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان ثقب می‌زنند و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و دزدان ثقب نمی‌زنند و سرقت نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود. چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود. هیچکس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول."

یاریگر مرد: توی این قسمت در مورد مردم چی یاد میگیریم؟ درباره خدا چی یاد میگیریم؟

شرکت کننده مرد ب: اولین چیزی که درباره مردم به نظر من میرسه اینه که ما همیشه به سمت دارایی ها و پول کشیده میشدیم. فکر میکنم بعضی وقتا اینجوری به نظر میرسه که این یه مشکل اجتماعی جدیده، ولی من حس میکنم که اگه این مشکل اون وقتا نبود، درموردش حرف نمیزدن. پس این مسئله جدیدی نیست. این طبیعت انسانی ماست که از خیلی قبل وجود داشته. ما حس میکنیم که جامعه مادی گرایی هستیم و بخاطر اینکه مادی گرا هستیم مردم به سمت پول و دارایی و این چیزا کشیده میشن. من فکر میکنم موضوع عمیق تر از اینه. ممکنه جامعه ما به این موضوع دامن زده باشه، ولی فکر میکنم اون وقتا هم مردم نسبت به دارایی و پول

کشش داشتن. شاید ظاهرش با الان فرق داشته ولی با اینحال یه مشکل بوده.

شرکت کننده مرد الف: البته شما محبت خدا رو هم میبینین چون اونقدر ما رو دوست داشته که برامون چیز بهتری داشته باشه - چیزی بهتر از این گنج های زمینی، و برامون اون رو میخواد.

شرکت کننده زن ب: من بهش اینطوری نگاه میکنم که خدا یه پدر خوبه و اینکه ما چطوری با بچه هامون رفتار کنیم. هروقت ما میریم مغازه بچه هامون ازمون میخوان که براشون اسباب بازی بخریم. اونا همیشه به داشتن چیزهای مختلف فکر میکنن یا اینکه تولد بعدیشون یا کریسمس کی میرسه. انگار همش تو فکر داشتن وسایل هستن. ما همیشه ازشون میپرسیم واقعاً تا سال دیگه با این بازی میکنی. یا میپرسیم چقدر اینو لازم داری، سعی می کنیم تربیتشون کنیم که زیاده خواه نباشن و فقط روی وسایل یا اینجور چیزا تمرکز نکنن. فکر میکنم خدا هم همینکارو با ما میکنه. خدا بهمون میگه که داری چیزای زیادی رو از دست میدی. نذار تمرکزت فقط روی وسایل و چیزایی که الان خوب به نظر میرسن و همه اموالت باشه. خیلی چیزای بهتری هم هست و راههای خیلی بهتری که از وقت و پولت استفاده کنی.

یاریگر مرد: یادمه که وقتی بچه بودم یه دوستی داشتم. ما مسیحی نبودیم و وقتی داشتم بزرگ میشدم هیچ برخوردی با انجیل نداشتم. ولی این دوستمون فقط با مادرش بزرگ شده بود و همیشه چیزای مختلف میخواست و کاملاً شیفته این چیزا بود و صادقانه بهتون بگم خیلی بچه لوسی شده بود. اون دائماً هر چی که میخواست بدست می آورد، و هیچوقت بخاطرشون کار نکرد و هیچوقت توجه و ذهنش رو از اینکه چیزای بیشتری بدست بیاره به چیز دیگه ای معطوف نکرد. نهایتاً شروع کرد با مادرش بدرفتاری کردن، حتی جلوی ما. حتی برای یه خانواده غیر مسیحی که اصلاً اونجور ارزش ها رو نداشتیم بازم این منو ناراحت میکرد، تازه من به خانواده سخت و ناهنجار عادت داشتم. وقتی که چیزی رو که میخواست مادرش براش نمیخرید تا این حد بد باهاش بدرفتاری میکرد. اینقدر غرقش شده بود که به هیچ چیز دیگه ای فکر نمیکرد. هنوزم با مادرش زندگی میکنه و الان تو دهه سی سالگیشه و هنوزم نمیتونه رو پای خودش وایسه. یه جورایی زندگیش تباه شده. چیزی که این موضوع به یادم میاره قدرشناسی بخاطر کاریه که خدا توی زندگی من انجام داده، و هشداریه که بچه هام رو طوری درست بزرگ کنم که یاد بگیرن که بید و زنگ زیان میزنن. ما اینقدر تمرکزمون روی وسایله. مردم بصورت طبیعی به سمت وسایل کشیده میشن. این ما رو نابود میکنه. این مادی گرایی مثل مرگ تدریجی میمونه. اون از دلت تغذیه میکنه، توی روابطت تاثیر میگذاره، آبروت رو میبره، و تو بطور کامل فرصتها رو برای تاثیرگذاری بزرگتر از دست میدی. ما بخاطر این موضوع دچار دردهای بزرگی تو زندگی میشیم که میشه ازشون اجتناب کرد.

شرکت کننده زن الف: این نشون میده که خدا حقیقتاً به ما اهمیت میده. انگار خدا میخواد تو رو از مشکلات دور نگه داره، و درعین حال میدونه که اگه اونا بهت غلبه کنن چه بلایی سرت میاد. اگه چشمت رو به خدا بدوزی اونوقته که شادی و امنیت واقعی رو بدست میاری، همش رو، ولی

اگه بخوای چشمت رو به مال و منال بدوزی همیشه یه چیز دیگه هست که دلت بخواد داشته باشی. هیچوقت راضی نمیشی. فکر میکنم این نشون میده که خدا اینقدر زیاد دوستت داره که داره درموردش بهت هشدار میده و نگاهت رو متمرکز بر خودش نگه میداره.

شرکت کننده زن ب: من درباره اش فکر میکنم. مثل بچه ها میمونه. خیلی قشنگتره که وقتی دربند وسایل نیستن و حواسشون نیست بهشون یه چیزایی رو بدی، وقتی که دلشون جای درستیست. مثل اینکه یه بخوای سورپرایزشون کنی. به نظرم خدا هم همینطوریه وقتی دل ما جای درستی باشه، اونوقت خدا هم بیشتر میتونه بهمون اعتماد کنه.

یاریگر مرد: خوبه. من فکر میکنم که منظور مسیح توی همه قسمتهایی که اینجان و بهشون نگاه کردیم، وضعیت قلب ماست. موضوع همینیه. میتونه خیلی مسایل دیگه ای مطرح باشه و اصلاً موضوع این نیست که ما نباید چیزی بخوایم، بلکه در مورد تبدیل قلب ماست. مثال کاملی نیست ولی میخوام بهتون بگم چون یکم بامزه هست. من تو دوره کالج یه عالمه سی دی داشتم - صدها سی دی موسیقی وحشتناک و تازه هم مسیحی شده بودم. یادمه این کلکسیون عظیم رو برداشتم و رفتم بیرون که بندازم تو سطل آشغال. یهوایی تصمیم گرفتم قبل از اینکه از خوابگاه بیرون برم به برادرم زنگ بزنم. بهش زنگ زدم. اون توی فلوریدا بود و من تو تنسی. بهش گفتم میخوام همه این موسیقی ها رو بریزم دور - فکر کنم بعضیهاش مال اون بود - چون قلبم داره تبدیل میشه. فکر میکردم وقتی مسیحی شدم خیلی چیزها رو رها می کنم و تغییر میکنم، ولی موسیقی هام رو نه. چیزایی هستن که واقعاً بد اند. انداختمش تو سطل آشغال. برادرم میخواست منو بکشه، و هنوزم خیلی ازم خوش نمیاد. یادمه که بلافاصله پشیمون شدم. ترجیح میدادم برم برشون دارم. ولی از اونجا دور شدم و دیگه هم به اون موسیقی ها برنگشتم. انگار وقتی خواستم اونها رو تسلیم کنم، خدا هم منو برکت داد که دیگه بهشون احساس نیاز نکنم. فکر کنم این موضوع درمورد اموال ما هم صدق میکنه. خدا منتظره که به ما برکت آزادی از احساس نیاز به اونها رو بده، هروقت که ما مایل باشیم اونا رو رها کنیم.

شرکت کننده زن الف: فکر میکنم که این به موضوع چشم اشاره میکنه. میخوام به چیزی که شما در موردش گفتین رجوع کنم. اگه اجازه بدین چشمتون چیزهایی مثل تاریکی رو ببیننه، نهایتاً توی ذهنتون میمونه. اونوقت نقشش رو بازی میکنه. اگه بهش اجازه بدین که به ذهنتون غلبه کنه، اونوقت قلب شما رو هم تسخیر میکنه. همینطوری درون شما نفوذ میکنه. باید خیلی مراقب چیزایی که میبینین باشین، چون اگه نباشین اونوقت اونا بهتون غلبه میکنن. اگه چشمتون متمرکز بر خدا باشه بطوریکه خدا تو ذهنتون بشینه، خیلی زود تو قلبتون جا میگیره، اونوقت به بیرون بازتاب پیدا می کنه.

شرکت کننده مرد ب: من فکر میکنم نکته دیگه ای که در مورد خدا سردرگمی ایجاد میکنه اینکه واقعاً معنی اینکه بذاریم خدا ارباب ما باشه چیه. خیلی وقتاً ما سعی میکنیم چیزای دیگه ای رو هم تو قلبمون جا بدیم. با توجه به این آیه که میگه "هیچکس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد"

ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد." من فکر میکنم بیشتر اوقات ما واقعاً خدا رو ارباب خودمون نمیدونیم بخاطر اینکه میخوایم چیزای دیگه ای رو هم درکنارش بگنجونیم. اگه واقعاً خدا رو بعنوان ارباب خودت درنظر بگیری، همونطور که میگفتی، اون چیزای دیگه اصلاً اینقدری برات مهم نیستن که متوجه از دست دادن یا نبودنشون بشی، چون اصلاً نیازی نیست. دیگه تمایلی نسبت به اونا وجود نداره.

یاریگر مرد: این خواسته های آدمو تغییر میده.

شرکت کننده مرد الف: این خوشی آدمو میدزده. مثلاً بچه های ما در مورد بهشت حرف میزنن. مثل بقیه بچه ها، براشون هیجان انگیزه. ولی من بهشون میگم "اوه هنوز نه." با اینکه ما هم باید نسبت بهش هیجان داشته باشیم ولی اجازه میدیم بعضی از این چیزای زمینی ما رو منحرف کنن.

یاریگر مرد: خوبه، خیلی خوبه.

نمیدونم شما اینو متوجه میشین یا نه. شما نمیتونین هم خدا و هم پول رو خدمت کنین. خدا نسبت به ما حسادت داره. من معمولاً به حسادت از جنبه منفی نگاه میکنم. تقریباً هر زمانی که حسادت نشون دادم، مثبت نبود. و الان میدونم که حسادت خدا نسبت به ما خیلی بیشتر از اینهاست. او وفاداری من رو میخواد. او مشتاق اینه. اون براش حسادت داره و کنار نمیکشه. دلش نمیخواد که این وفاداری رو تقسیم کنه. یا همش یا هیچی. خدا اطاعت بیچون و چرا میخواد. و لایقشه. وقتی اینا رو میخونی میبینی که بخاطر اینکه چیزای دیگه میکشه و نابود میکنه ما رو میبره به سمت تاریکی و خدا برعکسشه.

خب رفقا دیگه چی درمورد خدا یا درمورد مردم یاد گرفتین؟

شرکت کننده مرد ب: فقط میخوام اینو یجور دیگه بگم، دانا داشت در مورد اینکه چشم چراغ بدنه حرف میزد و اینکه ما چقدر تاثیرپذیر هستیم. خیلی سخته که کنترل کنیم چی وارد چشم ما میشه و خیلی راحت که ما تحت تاثیرش قرار بگیریم حتی اگه فکر کنیم که تحت تاثیرش نیستیم. بعنوان مثال، بچه دو ساله ما یه آدم معروفی رو که تو موبایل دانا دیده بود تشخیص داد و بهمون دقیقاً گفت اون کیه. من و دانا داشتیم حاج و واج بهم نگاه میکردیم که این بچه اسم اون شخص معروف رو میدونه و مونده بودیم که اینو از کجا یاد گرفته. ما تلویزیون رو خیلی روشن نمیکنیم. دور و بر چیزی نیست که بخواد اینو یاد بگیره، ولی بالاخره یه جا اونو دیده و اینقدر روش تاثیر گذاشته که میتونه اونو به یاد بیاره. فکر کردن در موردش ترسناکه چون ما مطمئنیم که اینقدر در معرض اینجور چیزا نبوده که بخواد کسی رو ببینه و بشناسه و اسمش رو بهمون بگه. دیگه چیا هست که اون در معرض نبوده ولی تونستن روش تاثیر بزارن؟ توی حافظه اش ثبت شده. فکر میکنم این در مورد همه ما مصداق داره. ما هم در معرض همین چیزها هستیم. حتی اگه خیلی کم در معرض یه سری چیزا باشیم بازم روی ما

تاثیر میذاره حتی وقتی فکر میکنیم نمیذاره فقط بخاطر اینکه خیلی نامحسوسه .

یارِیگر مرد: واو. خوبه. منم بعضی وقتا فکر میکنم که باید حواسمون جمع باشه. ما تنبل میشیم. ما حتی محافظمون رو بالا نمیگیریم تا اونچه که میاد رو محافظت کنیم. در واقع تنبلی میکنیم. فکر میکنیم خیلی مهم نیست. مسئله بی اهمیتیته.

چیز دیگه ای تو این قسمت در مورد مردم یا در مورد خدا هست؟ یکی از چیزهایی که دوباره تو این قسمت یه جورایی مجذوبش شدم آسمان هست. سارا تو اشاره کردی که متمرکز بودن بر آسمان و فکر آسمان رو داشتن و اینکه چقدر میتونه برای ما سخت باشه، و با این حال خدا بازم دائماً تلاش میکنه تا ما رو برگردونه. مثل این میمونه که اگه قراره قلبتون سالم بشه این با دید شما به مسایل شروع میشه. برای من، من اون دیدگاهی رو میخوام که اون کسی که براتون کار میکنه داره. فکر نمیکنم هنوز به اونجا رسیده باشم. فکر کنم این چیزیه که خدا برای ما میخواد، این نوع رویکرد. اینکه توجه بیش از اندازه به مسائل نداشته باشیم. خیلی هم شگفت انگیزه، چون خدا ازمون میخواد بر آسمان تمرکز کنیم، چون او به ما همینجا و همین لحظه اهمیت میده. پس با تمرکز بر آسمان، زندگی شما میتونه اینجا رضایتبخش تر بشه، نه اینکه فقط برای آسمان آماده بشید. این قسمت همش در مورد اینجا و اکنون هست، نه فقط در مورد رفتن به آسمان. این یه جورایی شگفت انگیز هم هست. ما دیدگاه محدودی نسبت بهش داریم.

شرکت کننده مرد ب: من فکر می کنم این خوبه. درست مثل چیزی که در موردش داشتیم صحبت میکردیم، توجه به درختها و از دست دادن جنگل. این هم همینطوریه، که ما حتی فکر میکنیم مسائل با پول و ثروت روی زمینه که خوب هستند، بچه ها، همه این چیزها چیزهای خوبی هستند. اما اگه دیدگاه اشتباهی داشته باشیم، اونوقت اونها بهمون مسلط میشن. زمانی که فکر میکنیم یه اتفاق بد داره میفته این احتمالاً بخاطر دیدگاه محدود ما هست، و ما نمیتونیم اون نیکویی عظیمتری رو که ممکنه پشتش در حال وقوع باشه ببینیم. ما نمیتونیم درک کنیم چرا ما حس میکنیم مثلاً بی پول هستیم یا کارمونو از دست میدیم یا چیزایی شبیه اون، ولی این بخاطر درک محدود ما در موردش هست.

یارِیگر مرد: تا حالا کسی رو دیدید که به بچه هاش هرچی که میخوان رو میده، حالا مهم نیست چی باشه؟ وقتی اینو میبینم مثل اینکه که اونا بچه هاشون رو دوست ندارند. با اینحال من از دست خدا عصبانی میشم وقتی اون کاری که من میخوام رو انجام نمیده.

شرکت کننده مرد الف: بعضی وقتها من درباره خدا به لحاظ تعادل زمانبندیمون فکر نمی کنم. اگه پسرا بخوان کاری انجام بدن معمولاً ما سعی میکنیم تا همراهشون باشیم اگه اون کار ورزش یا همچین چیزی باشه. بجای اینکه بگیم باید ببینیم کی زمانش میرسه، اگه خدا شرایطش رو جور کرد بعد، یا فقط همیشه اونو در اولویت بذاریم بجای اینکه یه برده برای فعالیتهای بچه هاتون باشید.

شرکت کننده زن ب: من به جورایی سعی میکنم اینو تحلیل کنم وقتی که میگه هیچکس نمیتونه همزمان دو ارباب رو خدمت کنه، شما از اولی متنفر خواهید بود و دیگری رو دوست خواهید داشت. وقتی تو روزهایی ام که حس میکنم تحت فشار به مسیرهای مختلفی کشیده میشم. تو این فکرم که آیا این به صدای بیدارکننده است مثل "آهای، داری سعی میکنی اربابهای زیادی رو خدمت کنی، یا فقط خدا رو خدمت میکنی؟" اگه من فقط سعی میکردم که خدا رو خوشحال کنم و خدمتش کنم و اگه تمرکز من ملکوت خدا بود جایی که باید باشه، آیا اونقدر درگیر میشدم؟ تو این فکرم که آیا باهاش اینقدر درگیر می بودم.

یاربگر مرد: اگه به آیه 24 نگاه کنید، میگه سرسپردگی، خدمت. اونا به جورایی شرایط اطاعت هستند. خدا از من میخواد که تو به مسیر مطمئن زندگی کنیم. این منو آروم میکنه. اون ازم میخواد که کارهای معینی رو انجام بدم، نه به این خاطر که بخواد منو تحت فشار قرار بده یا کنترل کنه، بلکه چون دوستم داره و بهم اهمیت میده. فکر دیگه ای درباره این آیات یا حرفایی که تا الان زدیم هست دوستان؟

شرکت کننده مرد ب: آخرین چیزی که بنظر میاد، نمیدونم که این در مورد خدا یا انسان محسوب میشه، احتمالا هردوتاش، ولی در آیه 21 میگه "زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود" خدا ما رو میشناسه و میدونه ما قراره چکار کنیم و میدونه این در مورد ما صدق میکنه حتی اگه بخوایم انکارش کنیم. من فکر میکنم اغلب اوقات ما اینکار رو میکنیم، ولی بطور ذاتی میدونیم که این در مورد ما هم هست و هر جایی که شما گنجتونو میذارید نشون دهنده جاییه که دلتون اونجاست.

یاربگر مرد: مطلب غنی ای بود.

راوی: در قسمت پایانی ویدیو، خواهید دید که گروه توجهشون رو متمرکز کردن روی نگاه کردن به جلو؛ برای اینکه کشف کنند که چطور میتونند مطیع باشند و با اونچه که از کلام خدا یاد گرفتند، دیگران رو آموزش بدن. در طول یک سوم پایانی، هر عضو از گروه در سکوت دعا می کنه و از خدا چند سوال ساده میپرسه. خدایا چطور میتونم ازت اطاعت کنم و اونچه داری بهم یاد میدی رو بکار ببرم؟ چطور میتونم از این قسمت بهشون آموزش بدم تا اونها بتونند یاد بگیرن که بیشتر مطیعت باشند و بیشتر دوست داشته باشند؟ چه کسی هست که میخوای تا قبل از جلسه بعدی گروه، شهادتم یا خبر خوش تو رو درباره عیسی باهاش در میون بذارم؟

یاربگر مرد: یکم گیجم. نمیتونم اینو همینجا رها کنم، پس دعا میکنم که روح القدس به چیز واضح تو قلبم بذاره. پیروی و زندگی مطابق این به طور خاص به چه شکله؟ چه کسی تو زندگیمون از شنیدن این نفع میبره؟ به کی میخواید بگید و چرا؟ فقط دعا کنید خدا انجامش بده و اینو برامون واقعا شفاف کنه. من الان به این وضوح نیاز دارم. خیلی چیزها اینجا هست. اینبار من برای خودمون دعا میکنم.

پدر، تو نیکو هستی و تو منبع هرچیز نیکو در زندگی هامونی. خدایا، من ازت ممنونم بخاطر کلامت. خدایا ممنونم که کلامت بطور واضح به

زندگی بهتر رو بیان میکنه، یه راه بهتر برای زندگی کردن. پدر، دعا میکنم که ما رو آزاد کنی از بند اسارت به چیزها، اسارت به گناه، به مادی گرایی. پدر، دعا می کنم که ما رو از طریق سخاوتمندی و کار کردن روی اینکه همیشه اشتیاق و محبتمون برای چیزها نباشه، آزاد کنی. خدایا، دعا می کنم که از طریق کلامت مسئله خاصی رو که از اطاعت کنیم و مطابقش زندگی کنیم، در قلبها قرار داده باشی. خدایا از طریق این اطاعت، به ما تعلیم بده، شکل و فرم بده به اون شکلی که میخوای باشیم تا اونچه رو که ازمون میخوای انجام بدیم رو به عمل بیاریم. پدر، دعا می کنم که افرادی رو در قلبمون بذاری، یه ایماندار که نیاز داره با این تعلیم، مجهز بشه، کسی که شاید منحرف شده، کسی که نیاز داره با این آیات از کلام خدا آموزش ببینه، کسی که نیاز داره بفهمه زندگی آزاد داشتن چه شکلیه. پدر، دعا می کنم کسی رو تو زندگیمون قرار بده که نیاز داره عیسی رو بشناسه، و اینکه این بار رو داشته باشیم که نسبت بهش سخاوتمند باشیم و انجیل رو باهاش درمیون بذاریم. خدایا، ممنونم برای این گروه، ممنونم برای وقتمون، ممنونم برای کلامت، ممنونم برای اینکه به ما تعلیم میدی. در نام عیسی دعا می کنیم. آمین.

من بهترین تلاشمو می کنم که خوش خط بنویسم. من اینها رو مینویسم و براتون میفرستم که بتونیم به نوعی متعهد باشیم. خدا چی تو قلبتون گذاشته که تو این هفته پیش رو مطابقش زندگی کنید؟

شرکت کننده زن ب: آیه 22 میگه: "چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود." من یه چالش برای خودم احساس کردم، اینکه مطمئن بشم هرکاری که می کنم، میخوام منو به سمت عیسی هدایت کنه؛ پس حواسم جمع باید باشه که اونچه که میخونم باعث بشه بیشتر عاشق عیسی بشم؛ هرچی که انتخاب می کنم که ببینم باعث بشه بیشتر عیسی رو دوست داشته باشم. اگر اینکارو نمی کنه، اصلا نخونمش یا نبینمش. احتمالا باید خیلی مشخص تر باشم؛ ولی واقعا باید متمرکز بشم رو اینکه نسبت به اونچه که خودم رو در معرضش قرار میدم با سلامت برخورد کنم. فکر می کنم کتابایی که میخونم و وقتی رو که صرف مطالعه کلام خدا می کنم و احتمالا تلویزیون نگاه نکردن، گوش دادن به سرودهایی که منو نسبت به خدا به هیجان میاره و رو همین تمرکز کنم و اینطور تو این زمینه سالم باشم.

یاریگر مرد: تو این هفته پیش رو، وقتی بچه بیاد، ما وقتیهای رو خواهیم داشتو وقتیهای برای صحبت کردن و مطالعه. چون دیگه نمیتونیم بخوابیم.

شرکت کننده مرد ب: میخوام بگم این هنوز هم برای من چالش برانگیزه. فکر می کنم تلویزیون و شبکه های اجتماعی احتمالا دو تا از خطرناکترین و متداول ترین چیزهایی هستند که میذارم چشمهام ببینندشون. حتی برنامه های طنز موقعیت میتونن ماهرانه منو در معرض چیزهایی بذارن که خدا رو جلال نمیده، پس فکر می کنم بخوام هردوشون رو قطع کنم. نمیدونم چیزی که میگم همیشه ادامه پیدا می کنه یا نه، اما برای هفته آینده میخوام واقعا حواسم جمع باشه نسبت به قطع کردن تلویزیون و شبکه های اجتماعی و بجاش وقتیهای برای تعمق شخصی بذارم

یا موعظه های صوتی گوش بدم. واقعا از گوش دادن بهشون لذت می برم، پس این چیزها رو جایگزین می کنم. بعد اینکه من و شریک پاسخگویم قبلا راجع به اینکه از اینجور کارها کنیم صحبت کرده بودیم اما هیچ وقت واقعا هدفمند بهش متعهد نشده بودم. پس من اون رو هم به چالش می کشم که این کارو با من انجام بده. ازش میخوام که برای هفته آینده همدیگه رو نسبت به این موضوع پاسخگو نگه داریم، اساسا بر پایه این آیات. خلاصه سعی می کنم این کارو بکنم.

یاریگر مرد: ازش بخواه ترغیبت کنه که آموزش بدی و منتقل کنی. آیا کسی تو قلبت هست که بتونیم براش دعا کنیم که بخوای باهاش درباره شهادت یا داستان و یا داستان خدا صحبت کنی؟

شرکت کننده مرد ب: آره. این هفته میخوام برم با یکی از فامیلامون صحبت کنم که فکر میکنم یکم تشویق لازم داره. نمیدونم دقیقا چطور میشه، ولی واقعا میخوام خیلی رک درباره ایمان شخصیم و مفومش برای من صحبت کنم. پس فکر می کنم یه فامیل دارم که برنامه ام اینه که باهاش در این باره حرف بزنم.

شرکت کننده زن ب: من میخوام دوستی که اوایل این هفته باهاش آشنا شدم و همون فرد من بود که باهاش قبلا صحبت کردم، رو به چالش بکشم که این کارو با من بکنه و خودمون رو فقط در معرض چیزهایی قرار بدیم که ما رو به عیسی نزدیکتر می کنن.

یاریگر مرد: من اسم ایشون رو اینجا میذارم تا همه شما هم بتونید برای ایشون دعا کنید. این هم براش آموزش و هم بهش انتقال میدی. تو باید هردوش رو انجام بدی چون اون ایمانداریه که یه جورایی از حقیقت سرگردون شده. بهش آموزش بده و بعد میتونی داستان و باهاش درمیان بذاری.

جیسون، تو چیزی داری؟

شرکت کننده مرد الف: آره. فکر می کنم آیه 24 جاییه که بهش هدایت میشم. چند هفته پیش یه تعمیر نابهنگام و واقعا گرون برامون پیش اومد و وقتی داشتم با شریکم صحبت می کردم فهمیدم که یه جورایی اجازه دادم بهش مالی قضیه بطور خاص ذهنمو اسیر کنه. تمام هفته فکرم با این موضوع مختل شده بود. یکم شو سر خانواده ام ریختم؛ پس داشتیم درباره بخشش صحبت می کردیم. من برگشتم و از خانواده ام خواستم منو ببخشن چون به نوعی تمام هفته غرغرو شده بودم. اینو هم فهمیدم که اجازه دادم که بطور اساسی فکرم رو اسیر کنه و منو برده خودش کنه. فکرم این بود که همون مبلغی رو که صرف تعمیرات کردم، هدیه بدم یا در راهی خرجش کنم که باعث کمک یا خدمت به خدا بشه.

یاریگر مرد: آیا تو کسی رو داری که شاید بتونی این آیات رو بهش آموزش بدی، یا کسی که انجیل رو باهاش در میان بذاری یا یکی که این هفته بخوای بهش توجه کنی؟

شرکت کننده مرد الف: درباره این آیات مطمئن نیستم چطور اینکارو انجام بدم، اما اون شخصی که ایماندار نیست و با ما زندگی می کنه، زیاد پول خرج می کنه، مخصوصا برای کسی که در حال حاضر شغلی نداره، ولی فکر می کنم اینطور دنبال شادمانی و خوشبختیه. دوست دارم راهی پیدا کنم که اینو بهش منتقل کنم، جوری که حمله محسوب نشه. واقعا نمیخوام بهش بگم: "تو نباید پولتو اینطور خرج کنی." ولی دوست دارم باهاش این مکالمه رو داشته باشم.

یاربرگرد: تو اخیرا حتی انجیل رو باهاش در میون گذاشتی، اما اون موفقیتی که امیدشو داشتی گيرت نیومد؛ ولی اون هنوز داره تو خونه شما زندگی می کنه و میتونه دوباره بشنوه. این خیلی خوبه. خداوند میخواد وفادار باشی، این فوق العاده است.

شرکت کننده زن الف: من هم می خوام به آیه 24 برم؛ چون درباره دو ارباب صحبت می کنه. چیزی که هست اینه که من ذهنم رو اسیر این کردم که تلاش کنم همزمان بخوبی هم کارم رو انجام بدم و هم به بچه ها رسیدگی کنم. اونها با ما سر کار میان، پس این باعث میشه سخت بشه تلاش کرد به تعادل برسه. فکر می کنم دارم برای نیکویی تلاش می کنم اما نه به شکلی که خدا رو اینطور خدمت کنه، بلکه باعث بشه اینطور بنظر بیاد که من هم در کارم و هم در تربیت بچه هام میتونم بخوبی عمل کنم. فکر می کنم این هفته تمرکز من این باشه که اگه دیدم دوباره دارم همین کارو می کنم، بجاش برگردم سمت خدا. فکر می کنم شاید حتی کتاب مقدس رو باز کنم و قسمتی از کلام یا آیاتی رو بخونم که این هفته دارم مطالعه می کنم. میدونم دارم چیزی رو از توش بیرون می کشم که بتونم به شریک پاسخگوییم بگم چطور همدیگه رو تو انجامش پاسخگو نگه داریم. فکر می کنم بعضی وقتها بجاش فقط یه لیست از کارهایی که باید بکنم بنویسم. فکر می کنم وقتی می بینم که نسبت به خوب پیش نرفتن کارم خسته میشم یا احساس می کنم که مادر خوبی نیستم، باید بجاش کتاب مقدس رو باز کنم. همینطور میخوام به یکی از فامیلهام تو این زمینه کمک کنم چون با این مسئله که تو زندگی، مدرسه یا سر کار در ادامه چیکار کنه مشکل داره. همه چی الان انگار رو هواست؛ و فکر می کنم بعضی وقتها اسیر چیزی میشه که فکر می کنه دنیا یا دیگران فکر می کنند اون باید انجام بده. میخوام کمکش کنم که روی این تمرکز نکنه بلکه بجاش تمرکزش رو خدا باشه و ببینه خدا چطور در این بین عمل می کنه. اسمش نیکول نه.

یاربرگرد: خوبه. ما برایش دعا می کنیم. آیا کسی هست که روش تمرکز کرده باشی که بخوای داستان خودت یا داستان خدا رو باهاش در میون بذاری؟

شرکت کننده زن الف: فکر می کنم این بخشی از همونه. اون خانوم تو کلیسا بزرگ شده، اما نمیخوام بگم الزاما عیسی رو پیروی می کنه، پس این هم آموزشه و هم انتقال.

یاربرگرد: خب رفقا، شما همگی می تونین کارها رو انجام بدین پس من دیگه کاری نمی کنم. من واقعا به شکلهای زیادی بوسیله این آیات متقاعد شدم، بعضی هاشون به شکل شخصی، و میخوام خودم رو همینطور چک کنم بوسیله جدا کردن راههام از چیزهایی که اگه بخوام صادق باشم باید بگم چیزهای فیزیکی، هرچیزی – و میخوام تلاش کنم اجازه ندم که این چیزها دیگه ارباب من باشن. فکر کردن بهش واقعا سخته. چیزهای مشخصی تو زندگیم هست حالا چه پوشش باشه یا چیزهای الکترونیکی. خب، چیزهای الکترونیکی هستند که احتمالا باید به فکر خلاص شدن ازشون باشم. این چیزیه که

این هفته میخوام روشون تمرکز کنم. این خلاص کردن خودم از چیزهایی که بیش از حد تو زندگیم کنترل پیدا کردند. میخوام خیلی مشخص عمل کنم. وقتی دوباره دور هم جمع شدیم ازتون میخوام این سوال رو ازم بپرسید: از دست چه چیزایی خلاص شدی؟ یه شب وقتی برگشتم خونه به خانومم گفتم من بیش از حد مشغول موبایلم. ایمیلهام هست، کارم هست، و تمرکز رو بدهی هامون هست چون وام دانشجویی داریم و دارم سعی می کنم که این بدهی وام دانشجویی رو پرداخت کنم. متوجه شدم پایین اومدن بدهی ها بیش از حد برام مهم شده. هنوزم مهمه که بدهی ها پرداخت بشه. اینو میفهمم اما قرار نیست بیش از حد مشغولش بشم. باید اونها رو پرداخت کنم و دست از صحبت زیاد درباره شون بردارم. شما میتونین بطور مشخص ازم بپرسین: "برای اینکه بیش از حد خودتو مشغول بدهی ها نکنی و درواقع از چیزهای فیزیکی خلاص بشی چیکار کردی؟" برای آموزش، یه دوستی دارم که فکر می کنم داره آماده میشه که ازدواجش رو از دست بده، بخاطر انتخابهای ضعیف. ساعتها خیلی زیادی باهاش وقت گذاشتم. حتی امشب درحالیکه باهم بودیم بهم زنگ زد و فکر می کنم خدمتش رو از دست داده. خیلی سخته چون تمرکزش رو روی اینجا و الان گذاشته، و تو قلبم دوست دارم دوباره چیزهای بزرگ رو ببینم و از بار چیزهای زمینی آزاد بشم جایی که بید و زنگ میاد و نابود میکنه. پس میخوام بهش آموزش بدم چون ایمانداریه که یه قلب بزرگ داره. میخوام با این آیات بهش آموزش بدم. درباره انتقال انجیل یا داستان خودم، دو نفر هستند. یکیش همسایه ام نه، اسمش براینه نه. میخوام بیشتر باهاش صحبت کنم و بهش آموزش بدم. بعد اینکه یه برادر دارم. قبلا درباره اش بهتون گفتم. اسمش تام نه. قلبم براش میشکته. بیشتر از هر چیز دیگه ای دوستش دارم. عیسی رو پیروی نمی کنه، پس میخوام دوباره بهش زنگ بزنم و دوباره تلاشمو بکنم و به خداوند برای موفقیت اعتماد کنم. بخاطر اطاعت، دارم پیگیری می کنم. قراره یه مکالمه سخت باشه. خب هرکدومون کسی رو داریم؛ پس میخوام یه بار دیگه برای خودمون دعا کنیم. میخوام یکی از شما دعا کنید و بعد بیایید بعضی از این چیزها رو تمرین کنیم. بیایید باهم جمع شیم و ببینیم بعضی از این مکالمات چه جوری ممکنه باشن. میشه لطفا شما برامون دعا کنید؟

شرکت کننده زن ب: خدایا ممنونم بخاطر این وقتی که باهم داشتیم. تو اینطور بهمون تعلیم میدی، چون ما باهم یه جامعه هستیم و تو اینطور از روح برای تعلیم دادن به ما از طریق کلامت استفاده می کنی. ما خیلی ممنونیم بخاطر ذات و وجودت و همه کارهایی که می کنی. دعا می کنیم که کمکمون کنی این تعهدات رو انجام بدیم و اونها رو زندگی کنیم؛ و به تو اجازه بدیم که از طریق ما کار کنی؛ دعا می کنیم که تسلیم روح بشیم و بعنوان ظروف تو استفاده بشیم، خداوندا، و بتونیم آموزش و انتقال بدیم و مطیع اونچه که از طریق این آیات ما رو فراخوندی که انجام بدیم، بشیم. الان وقتی شروع به تمرینش می کنیم بهمون کمک کن و کمک کن باهاش راحت تر بشیم و کمکمون کن که باعث تشویق همدیگه باشیم و توی نحوه زندگی کردن مون مطابق باهاش تو این هفته، همدیگه رو تشویق کنیم. این رو در نام عیسی دعا می کنم. آمین.

راوی: در نهایت برای تموم کردن جلسه شون، گروه 3/3 به گروههای کوچیکتر 2 یا 3 نفره تقسیم میشه و اونچه رو که شنیدند که خداوند از شون میخواد انجام بدن، تمرین می کنند. تمرین، اطاعت، آموزش یا انتقال نیست؛ ولی شما رو آماده میکنه که این کارها رو بهتر انجام بدید. گروه کوچیکتر زمان باهم بودنشون رو با دعا تموم میکنن؛ و وقتی همه گروهها کارشون رو تموم کردند، گروه 3/3 تقریبا تموم شده. اونها ممکنه انتخاب کنند که دقایقی دور هم باشن تا درباره اونچه که تمرین کردند سوال بپرسند و بعدش احتمالا باهم غذا بخورند. گروه شما این فرصت رو برای تمرین این قالب تو جلسات بعدی خواهد داشت. (این گروه، برای زمان تمرین و دعا به گروههای دوتایی و سه تایی بر حسب جنسیتشون تقسیم شدن و 17 دقیقه از وقتشون رو صرف این کار کردند.)

یارینگر مرد: درباره تمرین چی فکر می کردید؟ بهتون کمک کرد؟ بهش گفتم خیلی خوب نقش برادر رو بازی کرد. تقریبا باعث شد دست پاچه بشم.

شرکت کننده زن ب: این بهم کمک کرد که بیشتر پردازش کنم و تو شرایط مختلف فکر کنم.

شرکت کننده مرد ب: این به نوعی این فرصت رو بهت میده که روی بعضی کلمات بلغزی. یه بار حرفی رو به زبون میاری و بعد درباره اینکه چطور به زبون آوردیش فکر می کنی و یه جورایی فکر می کنی چطور میتونستی بگیش یا بهتر بیانش کنی.

شرکت کننده زن الف: فکر می کنم بهم کمک کرد که فکر کنم ممکنه چطور باهاش روبرو بشم. مثل اینکه اگر اینو بگه چی میشه یا اگه اونو بگه چی؟ کمک کرد فکر کنم وقتی تو اون شرایط هستم چطور از پشش بریبام. کمک کرد بیشتر

احساس اطمینان نسبت به ورود به اون شرایط پیدا کنم. اگر تمرین نمی کردم نمی‌دونستم قراره چی بگم. امیدوارم بنظر درست بیاد. بجای اینکه واقعا اون چیزی که میخوام رو بگم، جلوی خودمو میگیرم چون نمیخوام اشتباه بگم یا بهش راهنمایی اشتباه بدم.

شرکت کننده مرد الف: بعد از تمرین، یکم بیشتر احساس اطمینان میکنی. مثل، آره، میتونه جواب بده یا میتونم راههایی رو برای رسیدن به هدف ببینم.

یاریرگر مرد: شما باید هر هفته تمرین کنید و این میتونه جزئی از روال عادی زندگیتون بشه. بعد به یادتون میاد که چرا مهمه و چطور کمک می کنه. جدی میگیریدش.

بیابید با دعا تموم کنیم. من شروع می کنم و جیسون تو تمومش کن. هرکس دیگه ای که میخواد دعا کنه، میخوایم با دعا تموم کنیم. بیابید برای هرکدوممون دعا کنیم و برای هرچی که درباره این هفته پیش رو، تو قلب و ذهنتون میاد. ببینید که خداوند مکالماتمون، اونهایی که میخوایم باهاشون صحبت کنیم، آموزش، و بعد هرچیز غیرمنتظره ای رو برکت میده. متوجه منظورم هستید. میخوام اینجور دعا کنم که "خدایا! بله، میخوام روی چیزهایی که نوشتیم تمرکز کنم، ولی با فرصت های دیگه هم ما رو غافلگیر کن." من دعا می کنم و جیسون تو، یکم دیگه دعا رو تموم کن.

پدر، من اینجا و با این افراد بودن رو دوست دارم. اینها جزو بهترین دوستهای من اند. واقعا شکرگزارم. ممنونم برای مکالمات عالی ای که حول کلام تو متمرکز بود. پدر، ممنونم برای پسر، عیسی. ازت ممنونم برای این وعده در کلامت که ما از روح القدس که بر ما اومده قوت می یابیم، و این قوت، ما رو تبدیل به شاهدان تو میکنه. پس خدایا همونطور که مشتاقیم که شاهدان تو باشیم و انجیل رو با افرادی که اینجا بهشون اشاره کردیم، چه فامیل یا به دوست صمیمی یا حتی به همسایه یا کسی که باهامون زندگی می کنه، درمیان میگذاریم، دعا می کنم که به قوت روح القدس تکیه کنیم. و اینکه خدایا وفادار باشیم و برای موفقیت به تو اعتماد کنیم. خدایا اگر روح القدس کلمات درست رو بهمون عطا کنه وقتی که بهشون نیاز داریم، این باعث اطمینان عظیمی برامون میشه در اینکه خودمون رو با هدف و نقشه تو هم تراز کردیم. پدر، دعا می کنم که مطیع باشیم و در اطاعتمون وفادار باشیم، تا بگذاریم تو از طریق ما عمل کنی، تا در پیشرفت انجیل با تو شراکت کنیم، و در حین انجام این کار، خدایا، درست همونطور که آیات امشبمون بهمون یاد داد، در رها کردن خودمون، آزادی رو تجربه کنیم و بگذاریم که تو ما رو از اسارت بندگی بعضی از این چیزها که ما رو منحرف می کنده، آزاد کنی. اینکه اون خوشی ای رو احساس کنیم که از زندگی کردن مطابق هدف و ماموریت تو حتی زمانی که احساس موفقیت نمیکنیم، ناشی میشه، این وفاداری ایه که به انجام میرسونه. دعا می کنم برای تک تک مون. خدایا، برای قلبهای کسانی که این هفته ملاقات می کنیم دعا می کنم، برای اینکه حاضر و آماده باشن که از ما بشنوند و برای زمانی که این فرصت رو داریم که مطیع و وفادار باشیم دعا می کنم. خدایا، ممنونم برای پسر عیسی و ممنونم برای این وعده که عیسی به ما داده که وقتی میریم او همیشه با ما خواهد بود. ما بخاطر این از تو ممنونیم در نام عیسی.

شرکت کننده زن ب: من برای کسانی که این هفته میخوایم باهاشون وقت بذاریم و کسانی که تو تو زندگیاهاون قرار میدی، دعا می کنم. خداوندا، دعا می کنم که شجاع باشیم، ملکوت تو رو در ذهنمون داشته باشیم و بر ابدیت تمرکز کنیم و به خودمون و سطح آسایش خودمون نچسبیم، به این نچسبیم که چی میخوایم بگیریم یا چی میخوایم انجام بدیم یا دیگری چه واکنشی نشون میده، بلکه فقط تمرکزمون بر این باشه که مطیع باشیم. برای کسانی که نیاز دارند انجیل رو بشنوند شهادت این رو داشته باشیم که باهاشون در میان بذاریم و برای کسانی که نیاز به تشویق روحانی دارند، حاضر باشیم. خداوندا بهمون کمک کن هر جا میریم با چشمان تو نگاه کنیم تا در پی کسانی باشیم که به تو نیاز دارند و مشتاق باشیم دنبالشون بریم و هیچ چیزی مانع ما نشه، هیچ چیزی از این دنیا، و به چیزهای منحرف کننده ای که در اطرافمون هستن نچسبیم. خداوندا ممنونیم بخاطر عیسی و اینکه روح تو به ما میبخشی تا شهادت داشته باشیم و همه کارهایی رو که تو ما رو برای انجامش فراخوندی انجام بدیم. دعا می کنم که وفادار باشیم.

شرکت کننده زن الف: خداوندا، ممنونم بخاطر کلامت و این واقعیت که میتونیم امشب دور هم باشیم و کلامت رو مطالعه کنیم و فقط از پنج آیه چیزهای زیادی رو بیرون بکشیم، خداوندا، و این واقعیت که این زندگی کردن و نفس کشیدن و ما میتونیم به هر قسمت از کلامت بریم و از تو بشنویم خداوندا. ممنونم برای این گروه و این واقعیت که اونها منو هدایت می کنند که فقط تو رو پیروی کنم و از کلام تو اطاعت کنم، خداوندا، و دعا می کنم که وقتی همه مون این مکان رو ترک کردیم تمرکزمون رو روی تو نگه داریم و نه چیزهای این دنیا و مادیات، زمان، برنامه ها یا هرچی که تمرکزمون رو از تو دور نگه می داره و نمیداره تو ارباب حقیقی ما باشی. دعا می کنم که خودمون رو از این چیزها آزاد کنیم، خداوندا، و

با اینکار و تمرکز بر تو، بیشتر ماموریت رو در ذهنمون داشته باشیم و بتونیم افرادی رو که تو در مقابلمون قرار میدی رو ببینیم و و این به ما شهادت بده که با اون افراد صحبت کنیم، خداوندا، و برای اونها نور باشیم و بهشون بگیم تو کی هستی و انجیل رو باهاتون در میون بذاریم و اون خوشی ای که از شناخت پسر عیسی و نجاتی که او میاره حاصل میشه رو بهشون منتقل کنیم. دعا می کنم که اجازه ندیم حواس پرتی های هر روز، جلوی راهمون رو بگیرن، خداوندا، بلکه تصویری واضح داشته باشیم و چشمهامون رو بر تو بدوزیم، خداوندا، و در این تمرکز در هرچه که انجام میدیم تو رو جلال بدیم.

شرکت کننده مرد ب: خدایا، من هم همون دعاها رو میطلبم، خداوندا، اینکه به ما شهادت بدی، به ما فرصتهایی عطا کنی. خدایا، میخوام ازت تشکر کنم برای اینکه ما رو دعوت کردی تا تو رو ارباب خودمون قرار بدیم و ممنونم که به ما هدف دادی، چیزی که بهش امید داشته باشیم عطا کردی و چیزی که چشمهامون رو بهش بدوزیم و اینکه این چیزی نیست که از این دنیا باشه، که بخواد موقتی باشه و هربار بشکندمون و باعث بشه احساس پوچی کنیم و دنبال معنای بیشتر بگردیم. خدایا ممنونم که همه این چیزها رو خودت محقق می کنی برامون، اینکه تو هر اشتیاقی رو از طریق خودت محقق می کنی، اینکه مجبور نیستیم دنبال چیز دیگه ای بگردیم، خداوندا، اینکه اگر چشممون رو بر تو بدوزیم، قلبمون رو به سمت تو نگه داریم، خداوندا، هرچیز دیگه ای سر جای خودش قرار میگیره. و ممنونم برای امیدی که میتونیم در این داشته باشیم، خوشی ای که می تونیم از طریقش داشته باشیم. خدایا، دعا می کنم که کممون کنی که نور باشیم، از تاریکی پر نشیم، بلکه نور باشیم و به درون افرادی که در اطراف ما هستند بتابیم.

شرکت کننده مرد الف: ممنونم خدایا. ممنونم برای این گروه، ممنونم برای کلامت و فرصتی که برای مطالعه اش داریم. ممنونم برای این وقتی که باهم داشتیم و ازت تشکر می کنم بخاطر محبتت، خداوندا، و ممنونم که تو بهترین رو برای ما میخوای، اینکه این چیزهای زمینی از بین میرن و تو گنج های آسمانی برای ما ذخیره کردی. دعا می کنم که بهمون کمک کنی که روزانه برای این چیزها تلاش کنیم، تلاش کنیم که تو رو خدمت کنیم و تو رو ارباب خودمون قرار بدیم و خوشی و هیجانی که باهاتون میاد رو تجربه کنیم. دعا می کنم وقتی این هفته بیرون میریم با ما باشی. دعا می کنم که بهمون کمک کنی که حقیقتا به تعهداتمون وفادار بمونیم و چشمهامون رو نسبت به افرادی که سر راهمون قرار میدی باز کنیم، دعا می کنم که کممون کنی که دستها و پاها ی تو باشیم و به شکلی اونها رو خدمت کنیم که اونها فقط محبت تو رو ببینند. دعا می کنم که هرکسی که باهاتون ارتباط برقرار می کنیم رو به مسیر تو هدایت کنیم و اینکه بهمون حکمت و شهادتش رو عطا کنی که این کار رو انجام بدیم. دعا می کنم که تو تلاشهامون رو تو این هفته برکت بدی و کممون کنی که نام تو رو در هرچه انجام میدیم جلال بدیم و وقتی از اینجا میریم با ما باشی بهمون کمک کنی که حقیقتا نوری باشیم برای تو که در تاریکی میدرخشه. خدایا ازت ممنونیم برای محبت و قوتت. دعا می کنیم که وقتی از اینجا میریم، ما رو با محبت و قوت خودت پر کنی. آمین.